

آیا خشونت عنصر لاینفک مردانگی است؟



عکس: ویستا

نوشته: الیزابت بدانتر

ترجمه: دکتر افسانه وارسته‌فر

در همه اشکال هواداری از عقاید يك مشکل وجود دارد: واقعیت یکپارچه نیست و رفتارهای متعدد وجود دارد.

گزارش‌های اخیر در مورد اعمال خشونت خانگی بر زنان در اروپا و فرانسه آمار هشداردهنده‌ای را ارائه می‌دهد و حاکی از مشابهت‌های فراوانی است. طبق آخرین گزارش شورای اروپا، از هر پنج زن در اروپا يك نفر قربانی خشونت است و در اکثر موارد مهاجم یکی از اعضای خانواده است. خشونت خانگی عامل اصلی مرگ و نقص عضو زنان «بعد از سرطان، تصادف‌های جاده‌ای و حتی جنگ» است. هر ماه در فرانسه، شش زن در اثر خشونت‌های خانگی جان خود را از دست می‌دهند. در اسپانیا، تقریباً هر هفته يك زن به دست شوهر یا شريك زندگی‌اش به قتل می‌رسد. «تروریسم زناشویی سه برابر سوءقصد‌های ا.ت.آ. قربانی داده است. «در سال ۱۰۰۲، تعداد زنان فرانسوی قربانی خشونت يك میلیون و ۰۵۳ هزار نفر یعنی ۰۱ درصد زنان، و زنان اسپانیولی دو میلیون نفر یعنی ۱۱ درصد جمعیت زنان بوده است. صحبت از قتل، کتک زدن و خشونت مردان شده و جزئیات بیشتری در گزارش نیامده است. اما مفهوم خشونت - دست کم در تحقیق فرانسوی‌ها - هم خشونت فیزیکی را دربرمی‌گیرد هم فشارهای روانی را، که البته این نوع آخر بیشترین شکل خشونت خانگی را شامل می‌شود. به نظر روان‌شناسان، خشونت‌های روانی و کلامی مکرر به همان اندازه مخرب هستند که خشونت‌های فیزیکی.

با مطالعه این آمار، به نظر می‌رسد که با شیوع شکل جدیدی از خشونت مردانه مواجه هستیم، و در این مورد تفاوتی بین اروپا و کشورهای درحال توسعه وجود ندارد. خواننده عجول یا خواننده پیشداوری‌کننده سریعاً نتیجه می‌گیرد که مردان طبیعتاً بدجنس هستند؛ اما سؤالی که پیش می‌آید این است: درحالی که در اکثر کشورهای اروپایی طلاق مجاز است، چرا خیل این زنان قربانی خشونت روانی طلاق نمی‌گیرند؟ چرا چمدان‌هایشان را نمی‌بندند و خانه را ترک نمی‌کنند؟ واضح‌ترین پاسخ این است: به دلیل مشکلات مالی؛ به ویژه برای مادرها که نمی‌توانند مخارج فرزندان‌شان را تأمین کنند. اما طبق گزارش شورای اروپا، «فقر و سطح تحصیلات پایین عوامل معنی‌داری در بروز خشونت نیستند و حتی خشونت خانگی با بالا رفتن سطح درآمد و سطح تحصیلات افزایش پیدا می‌کند». حتی نویسنده گزارش یادآور می‌شود، که طبق بررسی انجام‌شده‌ای در هلند، تقریباً تمام اعمال خشونت‌آمیز را بر زنان مردانی انجام داده‌اند که مدرک دانشگاهی داشته‌اند. این بدان معنی نیست که قربانیان نیز دارای مدارک دانشگاهی بوده‌اند، اما از انفعال این زنان (و مردان) قربانی که می‌توانستند از دست جلادان خود فرار کنند و نکرده‌اند، متعجب می‌شویم. شاید پارادوکس در این است که باید پاسخ این سؤال را در نزد مردان کتک‌خورده پیدا کنیم.

از طرف دیگر، با مشاهده این موارد که هر سال به ۰۵ هزار زن فرانسوی تجاوز می‌شود؛ که در سال ۱۰۰۲، ۱۴ هزار زن اسپانیولی از همسران خشن خود شکایت کرده‌اند؛ که در یونان، از هر ۴ مرد ۵۲ تا ۵۳ ساله، يك مرد حداقل يك بار شريك زندگی‌اش را کتک زده است، این سؤال پیش می‌آید که این مردان چه ویژگی‌هایی دارند؟ ناپهنجارند؟ دگرآزارند؟ پلیدند؟ یا باید فکر کنیم که خشونت عنصر لاینفک مردانگی است که همیشه خواستار سلطه است؟ به گفته دیگر، آیا خشونت مردانه يك آسیب است یا از جا در رفتن نیرویی است که

● تصور ناپذیر است

طبق آمار قضایی، درصد خشونت‌های مردانه و زنانه نسبتاً ثابت است. هشتادوشش درصد محکومان قتل عمد و ضرب و شتم و خشونت‌ها را مردان تشکیل می‌دهند. در این زمینه تفاوت بین مردان و زنان آنقدر زیاد است که بجز روان‌شناسان و روان‌کاوان به‌ندرت کسی به مسئله خشونت زنان پرداخته است. برای فمینیست‌ها که این موضوع اصلاً تابوست. هرچیزی که مفهوم تسلط مردانه و تصویر زنان قربانی را کم‌اهمیت جلوه دهد، غیرقابل تصور است و کسی هم به آن فکر نمی‌کند. زمانی هم که این مسئله مطرح می‌شود همیشه به این طریق است: اول اینکه خشونت زنانه بی‌معنی است؛ دوم اینکه پاسخی است به خشونت مردانه؛ و بالاخره این‌که این خشونت مشروع است. مثلاً به‌نظر سیلویان آگانیسکی، زنان خشن همیشه زنان یاغی، یا زنان سرسخت و انقلابی، و گاهی نیز تروریست‌ها هستند: خشونت آنها در مجموع یک ضدخشونت است. بجز این موارد، «جرم‌شناسان اعتقاد دارند مردی که زنی را به‌قتل می‌رساند - بیشتر اوقات همسرش را تا انتهای یک جریان تملک دیگری پیش می‌رود، حتی اگر همسرش را دوست هم داشته باشد؛ درحالی‌که زنی که به‌قتل می‌رساند تا انتهای یک فرایند رهایی و آزادی‌بخش پیش می‌رود.»

همین تفسیر را در تحلیل فرانسواز اریته یا دنیل ولزر-لانگ جامعه‌شناس می‌یابیم. ولزر-لانگ به خشم خود «در برابر استدلال‌های کسانی که استثمار زنان و رنج کتک خوردن مردان را متقارن می‌خوانند...» معترف است. اثر جمعی دیگری به‌نام درباره خشونت زنان که زیر نظر سیل دوفن و آرت فاژ منتشر شده زوایای دیگری را آشکار می‌کند. در مقدمه این اثر آمده است که این موضوع برای فمینیست‌ها دردناک است و «پرداختن به این مسئله برای برخی بی‌معنی است زیرا که» جانبداری از زنان «و لزوم افشای خشونت را که به زنان روا داشته می‌شود مخدوش می‌کند». اما در هیچ‌یک از ده مقاله‌ای که زنان مورخ و دانشگاهی فمینیست طراز اول در این کتاب نوشته‌اند به اصل خود موضوع پرداخته نمی‌شود. در برخی مقالات دیگر، اصلاً از این موضوع صحبت نمی‌شود، فقط صحبت از خشونت مردانه است که باعث بروز خشونت زنان می‌شود. مثلاً مقاله دمنیک گودینو با عنوان «زنان همشهری، مشعل‌ها و خشم‌های گیوتین» از سکوت شرمگین پس از انقلاب در این باره یاد می‌کند و می‌نویسد که با مطالعه آرشیوهای انقلاب از خشونت شدید زنان مطلع می‌شویم. اما نویسنده سعی در تخفیف برد این خشونت دارد. به این ترتیب که می‌نویسد این آرشیوها را نیروهای پلیس که مرد بودند نوشته‌اند، پس می‌توان تصور کرد نوشته آنان «مبالغه‌آمیز و انحراف‌آمیز» باشد. سپس می‌گوید که خشونت زنان بیشتر کلامی بوده است. یعنی با کلامشان مردان را به قیام برانگیخته‌اند. زنان به کشیدن «فریادهای خشمگینانه»، «جیغ و دادهای وحشتناک» در سال ۵۹۷۱ متهم شده‌اند، اما آیا اینها بازتاب خشونت کلامی که نسبت به زنان روا داشته می‌شود «نیست؟ رفتارشان در برابر گیوتین» حاکی از شادی وحشیانه و هیجان مفرطشان «در برابر قدرت نمادین مردم علیه دشمنانشان بود.» بنابراین، برای زنان که خارج از خشونت مشروع (مثل گارد ملی، دادگاه انقلابی،...) بودند، تماشای اجرای حکم گیوتین یکی از معدود راه‌های اشتراک در قدرت مردمی به‌شمار می‌آمد.»

دمنیک گودینو به مطالعه سیاسی خشونت زنان در زمان انقلاب کبیر فرانسه پرداخته است. او خواسته که با تصویر وحشیانه زنان این دوره مبارزه کند. در پایان مقاله‌اش می‌نویسد: «من نخواسته‌ام که تمام خشونت زنان را پاک کنم و تصویری بیش از حد شیرین و منظم از آنان ارائه دهم. زنان دوره انقلاب واقعاً خشن بوده‌اند. آنها فریاد کشیده‌اند، به دشمنانشان وعده مرگ داده‌اند، یا حتی آنها را کشته‌اند و به تماشای مرگ نشستند. آنها ترسانده‌اند، همانند دیگران.» «همین عبارت» همانند دیگران «خیلی جالب است و در مورد آن توضیحی داده نمی‌شود.»

در واقع به‌دشواری می‌شود راجع به خشونت زنانه فکر کرد، نه‌تنها به‌دلیل جانبداری از جنس مؤنث - شاید خشونت جنس نداشته باشد - بلکه به این دلیل که تصویری را که زنان از خود ساخته‌اند به خطر می‌اندازد. مونیک کانتو - اسپربر، زن فیلسوفی که از خودکشی داوطلبانه زنان فلسطینی متعجب است، برای این عمل آنان چهار دلیل احتمالی ذکر می‌کند: «آیا به این دلیل است که اگر بدن زنی منفجر شود آن مرگ مهیب‌تر به‌نظر می‌رسد؟ یا از آن روست که این عمل خشونت نسبت به دیگران و نسبت به خود را می‌طلبد؟ که من نمی‌توانم زنان را این‌چنین تصور کنم. یا شاید به این دلیل است که زنان در مقایسه با مردان دل‌رحمی بیشتری به رنج‌های عینی قربانیانشان دارند؟ یا برای این است که زنان واقع‌بین‌تر هستند و تعصب کمتری در جانبداری از عقاید خود دارند؟»

سه‌تا از فرضیات بالا بر تفاوت اساسی بین زنان و مردان تأکید دارد. زنان به‌دلیل طبیعت یا فرهنگشان با خشونت مردان بیگانه‌اند. این اصل بر بیشتر تحقیقات جدید درباره خشونت مبتنی است، چون تعداد خشونت‌های زنان کمتر است، پس نباید مسئله خشونت زنانه و سوءاستفاده زنان از قدرت مطرح شود. اما دقیقاً همین موضوع است که اکنون می‌خواهیم به آن بپردازیم.

● خشونت زنان

در طول تاریخ یا در زندگی روزمره امروز به‌سختی می‌توان نشانه‌ای از خشونت زنان یافت. البته این به آن معنی نیست که این نوع خشونت اصلاً وجود ندارد، چنان‌که روزنامه‌ها مرتباً گزارش‌هایی از چنین اعمال خشونت‌آمیز زنان منتشر می‌کنند. اما مدت‌ها بود که این موضوع مطرح نمی‌شد یا کم‌اهمیت جلوه داده می‌شد. مثلاً می‌توان از نقش زنان در دو نسل‌کشی وحشتناک قرن بیستم، در آلمان نازی و در رواندا، یاد کرد. و می‌توان از زنانی که آفریننده حوادث سهمناک روزمره هستند (که ما را بیشتر به تعجب وامی‌دارند تا تفکر) نیز یاد کرد.

در بزرگداشت ریتا تالمن، اثر گروهی چشمگیری چاپ شد. در این کتاب بود که ما به مسئله مشارکت زنان در نسل‌کشی برخوردیم. در مقدمه کتاب با عنوان «زنان، فمینیسم‌ها، نازیسم یا: انسان بی‌گناه به دنیا نمی‌آید، بی‌گناه تربیت می‌شود.»، به قلم لیلیان کاندل می‌خوانیم که نزدیک چهل سال نه مورخان و نه فمینیست‌های آلمانی مستقیماً به این مسئله نپرداختند. او یادآور می‌شود: «مورخان زن، محققان زن، طرفداران حقوق زنان [...] در پرداختن به این موضوع دشواری انکارناپذیری داشتند. یا دقیق‌تر بگوییم تحت این عنوان بررسی کردن موضوع برایشان دشوار بود. «اما به‌رحال حدود بیست تن از این زنان، فرانسوی و آلمانی، جرئت این را پیدا کردند که مسئله درآورد» درجه طرفداری از همکاران رژیم نازی و شرایط مشارکت فعالانه یا منفعلانه، آشکار یا نهان، مقطعی یا مستمر با آنها را « مطرح کنند. بیشتر تحقیقات قبلی راجع به حضور زنان در نهضت مقاومت علیه نازی‌ها و زنان قربانی نازیسم بود. به کوتاه‌سخن وارد» مناطق خاکستری «فمینیسم شدند.

در این نوشته‌ها، تفکر غالب «عدم دخالت زنان در رژیم نازی و عدم همکاری با این رژیم» زیر سؤال رفت. اینکه چگونه فمینیست‌های آریایی «پیوند خواهری» با دوستان فمینیست یهودی خود را گسستند، شرایط مشارکت عینی و آگاهانه زنان در خلع تصرف، محرومیت و خبرچینی علیه یهودی‌ها در آلمان کدام‌ها بودند، و بالاخره مواردی که زنان مستقیماً و به‌وضوح در نظام ایدئولوژیکی و مادی ستمگر نازی همکاری کردند، بررسی شد. در مورد زنان اس‌اس، روشنفکران و دانشگاهیان زن، از جمله آنیس بلوم زیست‌شناس که بدون تردید از نظام هیتلر دفاع کردند، تحقیق شد. به گفته دیگر، «مجریان پرشور و شوق هیتلر که در میان آنها تعداد زیادی زن هم یافت می‌شد بررسی شدند. این کتاب به اسطوره بی‌گناهی زنان که کلودیا کونز آن را چنین خلاصه می‌کند: «مردان نازی بودند و زنان بی‌گناه»، پایان می‌دهد.

نیکول گابریل که با مراجعه به کتاب هلن شوپر، زنان یهودی، درباره زنان خبرچین تحقیق کرده است، با ارائه طبقه‌بندی جالبی از این زنان، آنها را از هم متمایز می‌کند: زنانی که به انگیزه «وطن‌دوستی و به‌خاطر وفاداری به نظام دیگران را لو داده‌اند، زنانی که به‌خاطر «اجرای نظم» و برای اینکه از درگیری‌های شخصی به نفع خودشان استفاده کنند دست به این کار زده‌اند، و بالاخره زنانی که برای هیجان و برای اینکه از آزار به دیگران لذت‌گیری می‌برند خبرچینی کرده‌اند. دسته سوم بیشتر توجه ما را به خود جلب می‌کند، زیرا انگیزه‌ای را مطرح می‌کند که تصور می‌کنیم در زنان نیست: سادیسم. با برداشتن برخی ممنوعیت‌ها، مثل کاربرد خشونت فیزیکی، ناسیونال سوسیالیسم» سرپوش پتانسیل خشونت موجود را برداشت. حالت تهاجمی توانست با احساس لذت از مشاهده خشونت یا مشارکت عینی در خشونت، خود را بیان کند.» مثلاً با اعمال خشونت‌آمیزی در خیابان مثل خرد کردن شیشه‌های ویتترین‌ها یا مشاهده اعمال خشونت بر مردم. نیکول گابریل به‌درستی می‌گوید که خبرچینی اسلحه ضعیف‌هاست که می‌تواند بدون هیچ عقوبتی» با کلام به قتل رساند «و مفری است برای آزادی نیروهای سادیسمی.

گودرون شوراتز مطالعه‌ای بر روی زنان اس‌اس انجام داده است. او در این بررسی به سهم زنان در جریان‌های آزار، سرکوب و انهدام یهودیان پرداخته است. این زنان، چه همسران، دختران و خواهران افسران اس‌اس بوده‌اند، چه از افسران اس‌اس یا مراقبان بازداشتگاه‌های زندانیان، چه سهمی در سرکوب داشته‌اند؟ کوبلنز در آرشو خود اطلاعاتی در مورد مراقبان بازداشتگاه یافت. تعداد این زنان مراقب ۷۱۸۳ نفر یعنی ۰۱ درصد کل مراقبان در سال ۵۴۹۱ بوده است. این زنان مراقب در بازداشتگاه‌های زنانه مثل آشویتز-بیرکنو یا لوبلین-مدانک خدمت می‌کرده‌اند. هر بازداشتگاه را یک افسر مرد اس‌اس اداره می‌کرد، اما زنان مراقب اقتدار مستقیمی بر روی زندانیان داشتند. اینان عامل ایجاد رنج و عذاب روزمره برای زندانیان زن بودند، حق حمل اسلحه داشتند و تصویر قدرت بودند. در گزینش‌ها، همان‌طور که خودشان هم قبلاً گزینش شده بودند، شرکت می‌کردند. در آشویتز مدانک، این زنان که همه از خشونت و شدت عملشان می‌ترسیدند «مستقیماً به نظام استثمار و مرگ خدمت کردند [...] و به تداوم نظام منهدم‌کننده نازی کمک کردند.» یکی از بازماندگان بازداشتگاه گروس-روزن، به هنگام شهادت در دادگاه، چنین گفت: «زنان غیرارثی آلمانی ما را کتک می‌زدند. مراقبان زن اس‌اس بازداشتگاه مانع آنها نمی‌شدند. آنان تا جایی که می‌توانستند ما را کتک می‌زدند و شکنجه می‌دادند.»

گودرون شوراتز به‌اختصار نتیجه می‌گیرد که تعداد زیاد پرونده‌های موجود زنان اس‌اس، «نه در تحقیقات راجع به زنان و نه در تحقیقات مربوط به اس‌اس‌ها» هیچ‌گاه مستقلاً بررسی نشدند.

بررسی سهم زنان رواندایی در نسل‌کشی سال ۴۹۹۱ به‌سادگی ممکن نیست. از میان ۰۲۱ هزار متهم به نسل‌کشی، ۴۶۵۳ نفر زن هستند. البته این زنان تنها ۳/۵ درصد از این نسل‌کشان را تشکیل می‌دهند و هنوز زود است که مورخان در مورد آنان تحقیق کنند. اما سکوت رسانه‌ها در مورد آنان عجیب به‌نظر می‌آید. تنها یک استثنا به چشم می‌خورد: مقاله پنج صفحه‌ای گارولین لوران، فرستاده مخصوص مجله ال ۴۲. او با زنان قبیله هوتو مصاحبه داشته است. این زنان خاموش متهم به «غار، خبرچینی، شکنجه، تحریک به تجاوز و قتل» اعضای قبیله توتسی شدند. نجات‌یافتگان قتل‌عام آنها را شناسایی کردند. اینان «شاهدانی بودند که خشونت ضربه‌های دسته‌های اسلحه، تجاوزها، قتل‌عام‌های دسته‌جمعی در کلیساها، و شکار مردان و زنان و کودکان را بازگو کردند.» زنان قبیله هوتو هم در این عملیات مشارکت داشتند. طبق اظهارات رئیس انجمن بیوه‌زنان نسل‌کشی آوریل ۵۲ - که زن همسایه او را لو داده بود و او هرگز برنگشت - دخالت اینان «قاطعانه و یکپارچه» بوده و نظریه‌پردازان نسل‌کشی آن را کاملاً از پیش برنامه‌ریزی کرده بودند. مشارکت زنان در موفقیت این پروژه شوم ضروری بوده است. به این ترتیب، روشنفکران، پزشکان، استادان، دبیران، روحانیون زن، و مادرها و زنان دهقان به صف نسل‌کش‌ها پیوستند... بدون مشارکت زنان، تعداد قربانیان این‌قدر نمی‌شد. «این گفته‌ها در گزارش نشریه African Rights که شهادت

نجات‌یافتگان را جمع‌آوری کرده تأیید شده‌اند. عنوان این گزارش چنین بود: «زمانی که زنان قاتل می‌شوند کمتر از آنچه تصور می‌شود بی‌گناه هستند.»

گزارشگر که شهادت افراد زیادی را که یکی از دیگری تکان‌دهنده‌تر است جمع‌آوری کرده، دربارهٔ وحشی‌گری زنانه از پروفیسور سربان یونسکو، که در مورد نسل‌کشی رواندا تحقیق می‌کند، سؤالاتی کرده است. او از جوّ تنش‌زا و رعب‌آلودی که نسل‌کش‌ها برای متقاعد کردن هوتوها در مبارزه با توتسی‌ها به‌وجود آورده بودند یاد می‌کند. او می‌گوید که زنان نیز همانند مردان با مکانیزم‌های همانندی‌سازی با مهاجم و پدیده‌های گروهی بسیج شده بودند. به این ترتیب زنان هم مانند مردان «انسانیت خود را از دست دادند». پروفیسور یونسکو می‌افزاید که اگر پذیرفتن تصور چنین خشونت زنانه‌ای این‌چنین برای ما سخت است از آن روست که «کلیشه‌ای اجتماعی مربوط به ایده‌آل کردن زن وجود دارد که این ایده را که تنها مردان می‌توانند چنین اعمالی را انجام دهند تداوم می‌بخشد. در واقع خشونت نزد زنان نیز وجود دارد و ما شاهد زنانی هستیم که کودک‌کشی می‌کنند یا دست به سوءاستفاده‌های جنسی می‌زنند. در مورد رواندا که این نسل‌کشی عالمانه برنامه‌ریزی شده بود شرکت یکپارچهٔ زنان قابل درک است.»

و بالاخره یادآور می‌شویم که در سال ۲۰۰۲ شاهد محکومیت اولین زن اروپایی برای جنایت علیه انسانیت بودیم. روز ۷۲ فوریه، دادگاه بین‌المللی لاهه بیل ژانا پلاسویک، رئیس سابق صرب در بوسنی، را که زنی هفتادودو ساله بود، به یازده سال زندان محکوم کرد. او به اتهام نقش مهمی که در سیاست‌گذاری صرب‌ها برای پاکسازی قومی در جنگ بوسنی، طی سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵، داشته است به زندان محکوم شد.

منبع: <http://goo.gl/iTxrT>